

چکیده

ادبیات دوره جنگ گرچه بیشتر مردانه و در میدان جنگ است اما زنان نیز در آن نقش انکارناپذیری دارند. زنان همان گونه که نیمی از مسئولیتهای اجتماعی را در داخل و خارج خانه به عهده گرفته‌اند، همواره در تمام امور مربوط به مردان نیز مشارکت داشته‌اند و در جنگ تحمیلی نیز شاهد حضور مستقیم و غیر مستقیم آنان در صحنه بوده‌ایم. در داستانهایی که در طی سالهای جنگ و پس از آن نوشته شد شاهد نقش آفرینی زنان و مردان در کنار هم هستیم. با توجه به اهمیت نقش زنان در این دوره از تاریخ، در این مقاله، به نقش زنان در داستانهای این دوره و چگونگی شخصیت پردازی نویسندگان پرداخته شده و دیدگاه نویسندگان به همسران و مادران شهدا، جانبازان، اسرا و زنانی که در پشت جبهه رزمندگان را یاری می‌دادند مورد نقد قرار گرفته است.

کلیدواژه: جنگ، داستان کوتاه، رمان، نقش زنان، همسران و مادران شهدا و جانبازان، زنان پشت جبهه، زنان منفی، زنان بی طرف.

مقدمه

ادبیات هر قوم و هر دوره به مقتضای مسائل اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و دینی شکل می‌گیرد. اما چگونگی انعکاس وقایع بستگی به دیدگاه نویسنده و جایگاه اجتماعی و مکان و نحوه زندگی او دارد. هر واقعه بزرگی که به وقوع می‌پیوندد به طور طبیعی چند دسته را دربر می‌گیرد و به خود مشغول می‌دارد: الف) کسانی که در متن حادثه قرار می‌گیرند و آسیب می‌بینند. ب) عده‌ای که در ارتباط با آسیب‌دیدگان‌اند. ج) تخریبگران. د) تماشاچیان. حال اگر هر کدام از این افراد بخواهند واقعه را شرح دهند هر کدام از جایگاه خود و چیزی که درک کرده‌اند می‌گویند و طبیعی است که نظرات هر کدام از آنها می‌تواند درست یا غلط باشد. آنکه در

نقش زنان در ادبیات داستانی دفاع مقدس

مریم غفاری جاهد

متن حادثه است از اطراف خبر ندارد و آنکه تماشاچی است اصل قضیه را نمی‌داند. در این گونه مواقع برای رسیدن به اصل ماجرا باید نظرات هر گروه را شنید و تازه با فرض بی‌طرفی گوینده، به اصل رسید. در جنگ ایران و عراق نیز عده‌ای در متن حادثه قرار گرفتند و به خیل شهدا و ایثارگران پیوستند، عده‌ای پشت جبهه هواداری نمودند و مایحتاج جنگ و رزمندگان را فراهم کرده و از عده‌ای از مجروحان پرستاری کردند. عده‌ای به کار و کسب خود مشغول شدند و گاه کارشکنی کردند و عده‌ای هم تنها تماشاچی بودند تا وقایع را آن‌طور که می‌بینند ثبت کنند. بنابراین، «در دوران جنگ در حقیقت سه نوع نوشته درباره جنگ منتشر می‌شد. نخست آثار نویسندگان و شاعران پشت جبهه که از جعبه جادویی تلویزیون به جهان پرشور و شرم جبهه‌ها چشم می‌دوختند. دوم نوشته‌ها و اشعاری که گاه نویسندگان آن یکی دو روز مهمان یک جبهه آرام می‌شدند یا برای سر کشیدن و هدیه دادن، لحظاتی صدا و گرد و غبار جنگ را می‌شنیدند... سوم آن دسته نویسندگان بی‌نام و نشانی که با احساس پاک جوانی می‌نوشتند؛ یک دستشان قلم بود و دست دیگرشان سلاح، حتی در نوشته‌هایشان غلط املائی و نگارشی بود.» (تاک، مجموعه مقالات، ص ۶۹ - ۷۰)

با توجه به این مسئله، ادبیات جنگ بیشتر ادبیاتی مردانه شد؛ هم به دلیل اینکه زنان کمتر در جبهه حضور داشتند؛ هم به دلیل اینکه بیشتر نویسندگان مرد بودند. در آثار نویسندگان این دوره زنان کمتر نقشی دارند؛ مگر زمانی که همسر شهید یا جانباز باشند که باز هم حق مطلب درباره‌شان ادا نشده است. «نگاهی کلی به داستانهای این دهه، این مهم را نشان می‌دهد که اکثریت قابل توجه داستانهایی که زن در آن نقش اصلی را دارد، در روابط خانوادگی و محیط و محفل خانواده است. زن چه در حاشیه فعالیت‌های سیاسی و حوادث انقلاب و دوره جنگ و چه در روابط روحی‌اش با مرد، بیشتر در کانون خانواده مطرح می‌گردد. مطرح شدن زن در خانواده، در واقع نشان‌دهنده تأثیر تغییرات اجتماعی و سیاسی از یک سو و تحولات ارزشی نویسندگان این دوره از سوی دیگر است.» (زواریان، ص ۱۷)

اگر چنین تصور کنیم که ادبیات ایران در دوره جنگ به پیشرفتی ناقل شده این پیشرفت را تنها در کمیت می‌توان دید و از لحاظ کیفی، تنها بعد معنوی آن مورد توجه است نه تکنیک‌های داستان‌نویسی. در این زمان نویسندگان جوان و پُر حرارتی به عرصه داستان روی آوردند، که سابقه‌ای در این امر نداشتند. بنابراین انتظاری که از این نویسندگان می‌رود، تنها در زمینه نقش‌آفرینی شخصیت‌ها بروز می‌کند. «جنگ برای داستان‌نویسان همواره منبع پربار و

مغتنمی از موضوعهای بزرگ بوده است؛ چون گرچه به‌نفسه شتری است عظیم، یکی از آن موقعیتهایی است که درون معمولاً پوشیده انسانهایی را که درگیر آن‌اند، امکانات و محدودیتهای بالفعل و بالقوه آنان را در شجاعت ورزیدن و ترسیدن در فداکاری نمودن و خودخواهی نشان دادن، در ابراز محبت و کینه و نیز ظرفیتهای آنان را در درد کشیدن و رنج بردن و تشنه و گرسنه ماندن خوب آشکار می‌کند. جنگ ساز و کار ارزش‌هایی نظیر ایمان، وطن‌دوستی، شرف، افتخار و آزادگی را به روشن‌ترین صورت نشان می‌دهد و داستان‌نویسی که موضوع هنرش انسان است به‌ندرت ممکن است موقعیتی بهتر از جنگ بیابد تا شخصیت‌هایش را در آن قرار دهد و رمانهای بزرگ خلق کند.» (ایرانی، مجموعه مقالات، ص ۴۹-۶۲)

از طرفی نسل‌های آینده از طریق همین نوشته‌هاست که به ماهیت جنگ و تبعات آن و نحوه زندگی و افکار مردم در آن دوره پی می‌برند. «بدون شک نسل آینده چشم‌انتظار دریافت تجربه‌ها، سرگذشت و رفتار امروز ماست. جنگ با همه تلخی و شیرینی‌اش از راه‌های گوناگون به نسل آینده انتقال خواهد یافت. داستان می‌تواند در این زمینه نقشی اساسی داشته باشد؛ چرا که همیشه داستانها با انتقالی "سینه به سینه" همراه بوده‌اند و توانسته‌اند به بهترین وجه در عمق جان و اندیشه مردم نفوذ کنند.» (مدرس‌زاده، مجموعه مقالات، ص ۴۰۵)

حوادث جنگ بیشتر در داستانهای کوتاه نشان داده شده است. شاید یکی از علت‌های آن تازه‌کار بودن نویسندگان باشد. البته رمانهایی نیز در این دوره نوشته شده که خالی از اهمیت نیست.

«جنگ در داستانهای کوتاه جلوه‌ای کامل دارد. نویسندگان ما در این گونه داستانها موفق شده‌اند هریک گوشه‌ای از زندگی مردم را در سالهای جنگ به‌خوبی نمایش دهند.» (عزیزی، مجموعه مقالات، ص ۳۲۰)

در این داستانها زنان در چند مورد ایفای نقش می‌کنند. یکی از این نقشها نقش همسر شهید است:

همسران شهدا

یکی از نقش‌های مهم زنان در دوره جنگ و بعد از آن، نقش همسر شهید بودن است. همسران شهدا جزء آسیب‌پذیرترین قشرهای جامعه هستند؛ زیرا با از دست دادن همسر علاوه بر داشتن مسئولیتهای خانوادگی در قبال فرزندان و بعضاً پدران و مادران شهدا، از نظر معنوی نیز دارای مسئولیت خطیری هستند. اکثریت این زنان با حفظ وقار و ارزش نهادن به شخصیت شهید، با این مسئله به‌خوبی کنار آمده و مسئولیت خود را به انجام رساندند و بسیار کم و انگشت‌شمار بودند زنانی که ابراز نارضایتی کرده یا با گریه و ناله



همسرش را از دست می‌دهد، اما با لذتی که از ایثار و درک عوالم معنوی به دست می‌آورد، می‌تواند خلأها و کمبودهای موجود را جبران نماید، اما این بخش از تحولات تازه که می‌تواند بیانگر قسمتی از واقعیت‌های موجود زمانه باشد در داستانها مورد بی‌توجهی قرار می‌گیرد.» (زوریان، ص ۴۳)

در کتاب هفت‌بند، که شامل داستان‌هایی کوتاه درباره جنگ است، کمتر صحبتی از زنان می‌شود و آنجا هم که حرفی هست بیشتر گلایه است تا ابراز وجود. در یکی از داستانها زنی به نادلخواه، شوهرش را به جبهه می‌فرستد و او شهید می‌شود. مادر شهید از رفتن پسرش راضی است و عروس را تشویق می‌کند:

ننه‌رقیه می‌گوید: «پیر شوی دختر. همین که راهی‌اش کردی نشان دادی که شیرزنی.» (تجار، ص ۲۴)

اما این شیرزن، پس از شهادت همسر همانند زنی که شوهرش در حادثه‌ای عادی کشته شده، رفتار می‌کند و از معنویت در رفتار و گفتارش خبری نیست. تنها صحبت از دلتنگی و تنهایی است.

همسران جانبازان

جانبازان افرادی بودند که بیشترین آسیب را از جنگ دیدند - البته اگر بُعد معنوی آن را نادیده بگیریم.

زیاد اجر خود را از بین می‌بردند. در داستان نویسی نیز نویسندگان با شناختی که از جامعه آن روز داشتند، گاه توانسته‌اند نقش این زنان را آن‌گونه که بوده است به تصویر بکشند؛ اما برخی نویسندگان نیز با پرداخت بد داستان و ذهنیات همسر شهید، فداکاری و شجاعت او را طور دیگری به تصویر کشیده‌اند. مثلاً در داستان *این بابای من نیست*، زنی را می‌بینیم که در انتظار خبری از شوهرش، دل‌نگران است. نویسنده آرامش قلب این زن را ناشی از تکرار مصیبت و تعدد مصیبت‌دیدگان قلمداد کرده است:

«بعد از دیدن این همه شهیدی که از جبهه می‌آوردند، اگر هم خبر شهادت شوهرش را می‌شنید، برایش قابل تحمل بود؛ اما بی‌خبری از او فکرش را مشغول می‌داشت.» (فراست، ص ۳۴)

«نکته قابل تأمل، سرنوشت مشابه همسران شهدا با بقیه زنان بیوه است. نگاه یک‌سویه و عدم درک واقعیت‌های موجود از سوی نویسنده این دهه باعث گردیده که ارزشهای موجود و قداستهای معنوی این دوره را نادیده بگیرد و چهره‌های این زنان را با بی‌انصافی منعکس نماید. آنچه در ارزشهای جدید نشان از تحول این زمانه دارد وجود لذتها و نگرشهای معنوی در پاسخ به از دست دادن امکانات دنیوی است.

همسر شهید در فرهنگ غالب جامعه امروز اگرچه

در این میان همسران جانبازان، به‌ویژه آنها که دارای درصد بالایی از جانبازی هستند، همچون همسران شهدا دارای مسئولیتهای مهمی شدند که تا آخر عمر ادامه دارد. در این میان، اوج فداکاری در زمانی بروز می‌کند که دختران مجرد در صدد ازدواج با جانبازی برمی‌آیند که بیشترین آسیب را دیده‌اند و درحقیقت از نظر دیگران، خود را تا آخر عمر گرفتار می‌کنند. این موضوع در داستانهای این دوره زیاد دیده می‌شود و به‌جز در مواردی اندک نقش زنان خوب پرورنده می‌شود. در داستان *معصومه منتظر است* دختری جوان خواهان ازدواج با جانبازی است که هر دو چشمش را از دست داده و به این کار اصرار دارد:

«از او پرسیده بود: چرا می‌خواهید با من ازدواج کنید؟ این کار شما اصلاً عاقلانه نیست... و معصومه معصومانه جواب داده بود: همان قدر که کار شما عاقلانه نبوده، اینکه به جنگ رفته‌اید، اینکه چشمهایتان را داده‌اید، اینکه هنوز هم که هنوز است بدنانتان از ترکشهای ریز و درشت پر است. می‌بینید که من هم مثل شما از عقل بهره زیادی نبرده‌ام. پس نگران چه هستید؟ ما مثل هم فکر می‌کنیم. کفو یکدیگریم.» (مریم جمشیدی، *در جبهه‌ای دیگر*، ص ۳۰۱)

در داستان *پرستوها* نیز دختری که زمانی در جبهه بوده است تمایل دارد با جانبازی که یک چشم و یک دستش را از دست داده ازدواج کند و برای این کار رودرروی خانواده و حتی عدم تمایل جانباز می‌ایستد. «مادر، من تصمیمم گرفته‌م. من فکر همه جاشو کردم. همه چی رو سبک و سنگین کردم... مادر به خدا قسم به‌جز او هیچ‌کس نمی‌تونه دختر تو رو خوشبخت کنه. من فقط با او خوشبخت می‌شم مادر.» (عموزاده خلیلی، *گزیده داستانهای کوتاه*، ص ۱۲۷)

در داستانی دیگر، جانبازی که پایش قطع شده سنگدلانه، زن عقدی‌اش را از خود می‌راند و درباره او بد فکر می‌کند، اما زن او را ترک نمی‌کند.

«کاش شهامت داشت چشمهایش را باز می‌کرد و سیر سیر نگاهش می‌کرد... اما برای چی؟ چه فایده؟ تا کی می‌شد به این بازی ادامه داد و مضحکه این و آن شد؟ حتی اگر هم مشکلی پیش نمی‌آمد و باهم زندگی می‌کردند بایستی یک عمر نقش بازی می‌کردند. خانم می‌شد نمونه و سرمشق دخترهای محل. اسوه وفاداری و ایثارگری که دارد به یک مفلوک وامانده کمک می‌کند.» (خاوری‌نژاد، *در جبهه‌ای دیگر*، ص ۵۰)

در *رمان عشق سالهای جنگ* جوانی با شلیته‌ای پرچین و رنگارنگ که از زیر چادرش بیرون زده است برای بردن همسر جانبازش به بیمارستان آمده. او دوست ندارد شوهرش پای مصنوعی داشته باشد، چون هم سنگین است و هم معلوم نیست که جانباز است: «چه عیبی دارد. معلوم باشد. افتخار می‌کنم. الان

مردم ده، گاو و گوسفند آماده کرده‌اند که جلو پایش سر ببرند. همه به او افتخار می‌کنند که در جنگ با دشمن پایش را از دست داده. اتفاقاً می‌خواهم معلوم باشد که شوهرم خوب جنگیده. می‌خواهم همه بدانند که آدمی شجاع بوده و جبهه را خالی نکرده. می‌خواهم همه بدانند که جانباز داریم.» (فتاحی، ص ۳۵۱)

در این میان زنهایی هم هستند که نمی‌توانند ناتوانی همسر را بپذیرند و یک عمر از او پرستاری کنند. همان‌طور که گفته شد داستانها از دیدگاهها و جایگاههای مختلف دیده و نوشته شده است و حقایق اجتماع نیز بیانگر این است که تمام افراد به یک شیوه به جنگ نگاه نمی‌کرده‌اند. بدون شک همان‌گونه که مردانی با جنگ مخالف بوده‌اند و علاوه بر نرفتن به جبهه کارشکنی نیز می‌کردند، زنانی هم بوده‌اند که شهادت و ایثار را بی‌معنا می‌پنداشتند از اینکه همسر چنین فردی باشند رضایتی نداشته‌اند.

مردی پس از چند سال درحالی که قطع نخاع شده، بازمی‌گردد. مادر پیر و زن و دختری دارد. زنش می‌خواهد او را بگذارد و به خانه پدر برود:

«نمی‌توانم. آخه با چه زبانی حالی کنم. پنج سال انتظار کم بود که حالا یک عمر هم به پایش بسوزم و بسازم و جیکم درنیاید. نه‌خیر. همین روزهاست که برم خانه آقا جانم.» (تورانی، *در جبهه‌ای دیگر*، ص ۱۶)

در داستان *کوتاه آداب سفر* نیز زنی منفی با رفتاری نادر می‌بینیم. «آداب سفر حسب حال زنی است که با رزمنده‌ای ازدواج کرده است... ترکشی که پانزده سال در سر او بود باعث شده تا وضع سعید به خطر بیفتد... زن از وجود ترکش بی‌اطلاع بوده و حال که فهمیده شوهرش این مسئله را سالیان متمادی پنهان ساخته، ناراحت و دچار کینه و خشم شده است.» (پارسی‌نژاد، ص ۳۰۵)

چنین تفکری از زنی که به شوهر و زندگی‌اش گرفته بعید می‌نماید. به‌ویژه که همسر را نزدیک به مرگ می‌بیند و توقع می‌رود با او مهربان‌تر برخورد کند.

مادران شهدا و جانبازان

مادران در این داستانها نقش پررنگی ندارند. نقش آنها از همسران هم کمتر است؛ حتی گاه نقش منفی دارند. این مادران در مواجهه با تصمیم رفتن به جبهه، با فرزندان مخالفت می‌کنند و به هر وسیله متشبث می‌شوند تا او را از این کار بازدارند:

«به اولین کسی که موضوع اعزام به جبهه را گفت منیر بود. چقدر راحت و منطقی پذیرفت؛ اما امان از دست عزیز. چه الم‌شنگه‌ای راه انداخته بود. از هر وسیله‌ای برای پشیمان کردنش استفاده می‌کرد. وقتی دید خودش حریف مهدی نمی‌شود منیر را انداخت

جلو. اما دید که آن هم نگرفت چون منیر گفت: «برو. من هم باهات می‌یام.» (خاوری نژاد، گزیده داستانهای کوتاه، ص ۵۰)

مادری دیگر پس از شهادت فرزندش، عروستش را در خانه نمی‌پذیرد؛ چراکه خبر شهادت را او آورده است: «بی‌بی زهرا معصومه را به خانه برد، اما در آنجا از او استقبال خوبی نشد. دو خواهر شهید آمدند، اما مادر شوهرش آنها را کنار زد و داد کشید: من این جغد شوم را به خانه راه نمی‌دهم.» (فتاحی، ص ۳۱۲)

حتی زن برادر شهید از حضور او بیمناک است و با تهدید از او می‌خواهد که برود و زندگی او را خراب نکند.

در داستان شمع روی رف مادر شهیدی که همسر پیشنماز مسجد است چنان در عزای پسرش بی‌تابی می‌کند که از مادر شهیدی که اهل مسجد هم باشد بعید می‌نماید؛ اما نویسنده اصرار دارد مرتب این حالت خانم آقای پیشنماز را تکرار کند:

«زنهای پشت پرده همراه خانم آقای پیشنماز جیغ می‌کشیدند... زنها گریه می‌کردند و زن آقای پیشنماز مدام جیغ می‌کشید.» (مخملباف، گزیده داستانهای کوتاه، ص ۲۲۷)

«زن آقا از پشت پرده صیحه بلندی کشید و از حال رفت.» (همان، ص ۲۲۸)

زن پشت جبهه

زن پشت جبهه شامل زنانی هستند که در بیمارستانها به پرستاری مشغول‌اند و یا با تشویق شوهران به جنگ، آنان را یاری می‌دهند. نقش این زنان هم چندان پُررنگ نیست. تنها در رمان عشق سالهای جنگ روحیه ایثارگری و فداکاری زنان خوب به تصویر کشیده شده ولی در داستانهای دیگر به‌ویژه داستانهای کوتاه کمتر شاهد حضور زنان در این عرصه هستیم.

نرگس دختری است که زندگی خود را وقف جنگ می‌کند و برای ازدواج با فرد دلخواه خود - که رزمنده است - رودرروی پدر می‌ایستد:

«بعد از تعطیل شدن مدرسه‌ها، نرگس صبحها به سپاه می‌رفت تا کارهای تاپی آنجا را انجام دهد. بعد از ظهرها هم به بیمارستان، گاهی هم در کارهای تبلیغاتی شرکت می‌کرد، روی طرحهایی که بچه‌ها داشتند، کار می‌کرد. پلاکاردهایشان را می‌نوشت و با استفاده از دستگاه اوپیک عکس امام یا دیگران را طراحی می‌کرد.» (فتاحی، ص ۲۲۷)

«معصومه که شوهرش جزء اولین گروه کشته‌شدگان جنگهای کردستان بود خود را وقف مجروحان کرده بود و شب و روزش در بیمارستان سپری می‌شد.» (همان، ص ۲۱)

زن منفی و بی‌طرف

زنانی دارای نقش‌های منفی یا بی‌طرف هستند که یا ساز مخالف می‌زنند یا هیچ نظری ندارند. اینها خود را با آه و ناله تسکین می‌دهند و اوقات خود را با ناله و نفرین می‌گذرانند. زنانی نیز هستند که بی‌توجه به جنگ و دگرگونی مملکت در فکر خود و آینده هستند. این زنان در داستانهایی که نظری مثبت به جنگ ندارند دیده می‌شوند.

«زن مسلم با گریه مرثیه می‌سرود. گویی در عزای از دست دادن عزیزی مویه می‌کرد.» (عرب‌خویی، برگزیده‌ها، ص ۵۶)

«اینجا بمانم که چه؟ مثل زنم گیس بکنم و ناله کنم؟» (حنیف، مجموعه مقالات، ص ۵۷)

نوع نگرش نویسندگان منفی‌نگر به جامعه زمان جنگ، تفاوت کلی دارد با آنچه در داستانهای نویسندگان مثبت‌نگر می‌بینیم.

«زنان در رمانهای منفی‌نگر از همان تیپهای غالب مرفه جامعه‌اند و اگر هم در کتاب صحبتی از حجاب می‌شود برخورد با آن تمسخرآمیز است.» (همان، ص ۱۴۶)

«در رمان آداب زیارت زن در حاشیه است. زنان این رمان اغلب رنج‌دیده و زجرکشیده‌اند. گرچه اغلب خود را با ظواهر میهن اسلامی وفق داده‌اند اما در اعمال و رفتار، مذهبی به نظر نمی‌آیند. مظلومیت از چهره اغلب این زنان می‌بارد. به‌صورت هلی اسید پاشیده‌اند و او را به جرم بدحجابی کور کرده‌اند. شوهر خانم رازی را بی‌گناه اعدام کرده و پسرش را به شهادت رسانده‌اند. تنها پسر فرنگو آمریکاست و او از دیدنش محروم است. نامزد نیلی نیز به شهادت رسیده است. زنانی نیز که در محاق حضور دارند همگی از جنگ و خونریزی متفرند.» (۴۰، ۳۹، ۴۳) (همان، ص ۱۴۷)

«زیبون‌ترین شخصیت‌های زمستان ۶۲ زنان‌اند. مریم شایان زنی است با بینش مذهبی سنتی، دوستدار ایران و فرهنگ ایران اما شوهرش اعدام شده است و خود او نیز از اداره مورد علاقه‌اش اخراج می‌شود. مریم ممنوع‌الخروج است و به همین خاطر سالهاست در حسرت دیدار پسر بزرگش به سر می‌برد. لاله دختر جوانی است که از جنگ متفر است و دلشوره سربازی نامزدش، فرشاد، را دارد. مادر منصور فرجام نیز از آن زنهای مظلوم روزگار است که پسرش را به نماز هم ترجیح می‌دهد. (زمستان ۶۲، ص ۲۰۷ - ۲۰۸) ولی بالاخره ثمره عمرش، منصور فرجام، در جنگ کشته می‌شود. خصلت عمومی زنها در رمانهای منفی‌نگر این است که اغلب خواهان شهادت شوهرانشان نیستند و از جنگ هم دل خوشی ندارند.» (حنیف، مجموعه مقالات، ص ۱۴۷)



بوده و هستند. گرچه برای نشان دادن شخصیت والای همسران جانبازان و شهدا تلاش شده اما اغلب به مشکلاتی که در سایه این فداکاری برای آنان به وجود آمده اشاره نشده است. مشکلاتی از قبیل مسائل مالی، مشکلات اداره امور منزل، نگهداری از فرزندان و تقویت روحیه آنها، مسائل روحی خود زنان در مواجهه با این مشکلات، انتظار طولانی برای بازگشت اسرا و بسیاری موارد دیگر مسکوت گذاشته شده. حتی در آثار زنان نویسندگان هم به چنین مواردی کمتر پرداخته شده است. بنابراین بسیاری از این نوع داستانها نمی‌تواند مشخصه خوبی برای نمایش نقش زنان در دوره جنگ و پس از آن باشد.

«تقی مدرسی در چندین جای کتاب نشان داده است که جامعه و مردم ایران را نمی‌شناسد. برخوردی نیز که خانم رازی در روزهای اول بعد از شهادت پسرش انجام می‌دهد غیر طبیعی و نامعمول است و شاید بتوان گفت در قالب یک استثنا نیز نمی‌گنجد.» (همان، ص ۱۱۴ - ۱۱۵)

«حاضریم این لباسها رو نصف قیمت براتون حساب کنم. بفرستینشون برای خسرو جون خودتون به آمریکا.» (آداب زیارت، ص ۹۹-۱۰۰)

اول شخص داستان زخمه رزمنده‌ای است که برادری و مادر پیری دارد. بی‌بی در این داستان نقش همان بی‌بیهای خانه‌نشین و پیر را دارد که در قصه‌های قدیمی هستند. او دائم در فکر بچه‌هاست و از اینکه آنها به فکر او نیستند ناراحت است. بی‌بی شجاع نیست و فرزندان را تشویق به جنگیدن نمی‌کند.

«بی‌بی بدجوری افتاده بود به وسواس. دائم نگران نگار بود و مدام نفوس بد می‌زد. یک لحظه که بچه از جلو چشمش دور می‌شد می‌افتاد به هول و ولا. می‌رفت دنبالش و به‌زور هم که شده برش می‌گرداند خانه.» (غفارزادگان، ص ۷۵)

زن برادر نیز همیشه در سکوت به سر می‌برد و سختیها را تحمل می‌کند.

«زنش آرام سوزن به تخم چشم می‌زد. پیراهنی برای نگار می‌دوخت؛ یا لباس را وصله‌پینه می‌کرد و ما ندیده بودیم هیچ‌گاه از هیچ دردی بنالد.» (همان، ص ۷۶)

نتیجه

با توجه به موارد ذکرشده چنان‌که دیدیم نقش زنان در ادبیات جنگ آن‌چنان‌که باید مورد توجه قرار نگرفته است. آنچه بیشتر نقل شده کلیت ایثار آنان است، نه جزئیاتی که این قشر از جامعه با آن درگیر

منابع:

۱. اداره کل انتشارات و تبلیغات وزارت ارشاد اسلامی، برگزیده‌ها، (مجموعه داستانها و خاطرات برگزیده مسابقه هفته بزرگداشت جنگ تحمیلی)، مرکز نشر فرهنگی رجا، ۱۳۶۳.
۲. پارسی‌نژاد، کامران. جنگی داشتیم داستانی داشتیم، صریر، ۱۳۸۲.
۳. تجار، راضیه. هفت بند، حوزه هنری تهران، ۱۳۷۶.
۴. دفتر مطالعات ادبیات داستانی، گزیده داستانهای کوتاه در زمینه جنگ تحمیلی و دفاع مقدس از مطبوعات ایران، مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۵.
۵. روانی‌پور، منیرو. دل فولاد، شیوا، ۱۳۶۹.
۶. زواریان، زهرا. تصویر زن در ده سال داستان‌نویسی انقلاب اسلامی، سازمان تبلیغات اسلامی حوزه هنری، تهران، ۱۳۷۰.
۷. غفارزادگان، داوود. زخمه، سازمان تبلیغات اسلامی حوزه هنری، ۱۳۷۵.
۸. فتاحی، حسین. عشق سالهای جنگ، چ ۶، قدیانی، ۱۳۸۱.
۹. فراس، قاسمعلی. زیارت، مؤسسه انجام کتاب، چ ۲، ۱۳۶۲.
۱۰.نخذهای بی‌سر، مؤسسه انجام کتاب، ۱۳۶۳.
۱۱. فصیح، اسماعیل. ثریا در انعام، نشر نو، ۱۳۶۲.
۱۲. مجموعه مقالات سمینار بررسی رمان جنگ در ایران و جهان، بنیاد جانبازان انقلاب اسلامی ایران، چ ۱، ۱۳۷۲.
۱۳. معاونت فرهنگی اجتماعی هنری بنیاد جانبازان، در جبهه‌ای دیگر (مجموعه داستان)، ۱۳۷۵.